

په نامه خاوندان دایره ریاضیات

په نامه خاوندان دایره ریاضیات



# آفتاب در مهتاب



مرکز آموزش مجازی دانشگاه اصفهان



WWW.EC.NAHAD.IR



## دگرگونی مسیر جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - بخش دوم

بسمه تعالی

### بحث چهارم. قلب ماهیت حکومت اسلامی: از ولایت به سلطنت

آپیش از بعثت پیامبر اکرم [بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافی‌گیری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچک‌تر هم - مثل آن‌چه که در جزیره‌العرب بود - از آن‌ها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توان‌فرسای مردمی توانست اول یک منطقه از جزیره‌العرب را روشن کند و بعد به‌تدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد.

وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آن‌چه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسر می‌شد و در همان دوره‌های اول پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدت‌ها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد...

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسان‌ها با هم، متکی بر محبت



و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعال، پُرنشاط، متحرک و رو به کمال است.

با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود، اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصل‌ها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد...

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضد هم است. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم.

### بحث پنجم. دو تامل تاریخی پیرامون تغییر ماهیت حکومت اسلامی

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملك انا ام خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟! سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»، سلمان در جواب گفت: «إن أنت جیبت من أرض المسلمین درهماً أو أقلّ أو أكثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقّه»؛ نه این که برای خودت برداری؛ در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فأنت ملک لا خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی! او معیار را بیان کرد. در روایت ابن‌اثیر دارد که «فبکما عمر»؛ عمر گریه کرد. موعظه عجیبی است! مساله، مساله خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است. فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش



بخواهد، می‌کند.

ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبه بن ابی معیط علی الکوفه»؛ [جناب عثمان] ولید بن عقبه را - همان ولیدی که [...] حاکم کوفه بود - بعد از سعد بن ابی وقاص به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی‌امیه و از خویشاوندان خلیفه بود! وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟! آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه شریفه‌ی «إِن جَاءَکُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» درباره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «إِن جَاءَکُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»: اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین ولید بود. این، متعلق به زمان پیامبر است.

معیارها و ارزش‌ها و جابه‌جایی آدم‌ها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم سعد بن ابی وقاص و هم عبدالله بن مسعود [قاضی و حاکم خزانه کوفه]. هر دو تعجب کردند! عبدالله بن مسعود وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی‌دانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «ما ادری اصلحت بعدنا ام فسد الناس»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! سعد بن ابی وقاص هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «أکست بعدنا أم حمقنا بعدک»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟!

ولید در جوابش برگشت گفت: «لا تجز عن أباسحق»؛ ناراحت نشو سعد بن ابی وقاص! «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای! «و انما هو الملک»؛ مساله، مساله پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغده قوم و یتعشاه آخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می‌گردد! سعد بن ابی وقاص، بالاخره صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوش‌خراش بود که مساله، پادشاهی است. «فقال سعد: أراکم جعلتموها ملکاً»؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!!!





## بحث ششم. شکل‌گیری زمینه‌های انحراف فکری و معرفتی

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهن‌ها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسأله ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حطام دنیا به این جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الأخبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! [...] اخبار، جمع خبر است. خبر، یعنی عالم یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم.

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسان‌هایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سال‌هایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود: کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است. آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند!!

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این‌ها مال خواص بود. خواص در مدت این چند سال، کارشان به این جا رسید. البته این مربوط به زمان خلفای راشدین است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر را سال‌های متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی بن ابی‌طالب علیه السلام در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسأله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ ابن‌اثیر، یا در بقیه تواریخ معتبر در نزد همه برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواص [هستند]، وقتی خواص به



سَمَتی رفتند، دنبال آن‌ها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسان‌های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن‌ها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آن‌چه که زبان‌ها می‌گویند، جریان دارد و برخلاف آن‌چه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آن‌ها هم آن طرف حرکت می‌کنند.